

گذارن از گدار زندگی ☆

- ۱ -

روزی که سلطان مسعود - پسر سلطان محمود - قرار شد با دختر باکالیجار دیلمی ازدواج کند و دختر را از گران به نیشابور می آوردند ... امیر فرمود تا رسولان گران را به روز در آوردند. و پس مهدها که راست کرده بودند، با زنان محترمان نیشابور - از آن رئیس و قضا و فقها و اکابر و عمال (به شب) پیش مهد دختر باکالیجار بردند. و بر نیم فرسنگ از شهر بود، و خدم و قوم گرگانیان را به عزیزها در شهر در آوردند، و سرای و کوشکهای حسنی چون درجات فردوس الاعلی - بیاراسته بودند.

به فرمان امیر، مهد را آنجا فرود آوردند، با بسیار زنان، چون دایکان و دادگان و خدمتکاران و زنان خادمان و کنیزکان. و محترمان نیشابور باز گشتند. و آن شب نیشابور چون روز شده بود از شمعها و مشعلها، و خادمان حرم سلطانی به در حرم بنشستند، و نوبتی بسیار از پیادگان به درگاه سرای نامزد شدند، و حاجبی با بسیار مردم. و چندان چیز ساخته بودند به فرمان عالی که اندازه نبود، و فرمود تا بسیار زر و جواهر و طرایف آنجا بردند و نثارها بکردند، و نان بخوردند و باز گشتند.

و ودیعت را - که ساکن مهد بود - کس ندید و نماز خفتن، امیر از شادیاخ بر نشست با بسیار مردم از حاشیت، و غلامی سیمد پیاده در پیش و پنج حاجب سرایی. و بدین «کوشک حسنی» آمد. و فرود سرای حرم رفت با خدمی از خواص - که روا بودی که حرم را دیدندی، و این خدم و غلامان، به و ناقها - که برگرد درگاه بود - فرود آمدند - که وزیر حسنی آن همه بساخته بود، از جهت پانصد و ششصد غلام خویش را.

عروسی در کاخ حسنی

و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد، و گرگانیان را از روشنائی آن آفتاب فخر و شرف افزود. و آن کار پیش رفت بخوبی، چنانکه ایزد عزذکره تقریر کرده بود، و بیرونیان را با چنین حدیث شغلی نباشد، نه در آن روزگار و نه امروز، و مرا هم نرسد که قلم من ادا کند از خاطر من!

* بحثی است بدیع درباره زن، و نکاتی از آن به مناسبت سال زن در دانشگاه گفته شده، و «هواالمسک» ان کرده بتوزع، و شاید چون مقاله «گرفتاری های قائم مقام در یزد و کرمان» بعداً بصورت کتابی علی حده منتشر شود. **مجله یغما**

ودیکر روز ، امیرمهرم در آن خلوت و نشاط بود. و روز سوم، وقت شبگیر، به شادیاخ رفت ، و چون روشن شد و بار داد، اولیاً وحشم به خدمت آمدند و خواجه بوسهل حمدوی و قومی که با وی نامزد بودند ، جامه راه پوشیده پیش آمدند و خدمت وداع کردند ، و بسوی ری برقتند - پس از نماز روز آدینه غره رجب این سال اربع و عشرين و اربعمائه (۴۲۴ هـ = ۱۰۳۲ م) ...

این عروسی را مسعود ، در کاخهای حسنگ وزیر به پایان برده بود ، و ده سال پس از دختر دادن غزنویان به زیاریان و دیلمان صورت گرفته بود ، و سه سال پس از سنگسار کردن حسنگ وزیر بود ، و گوئی تعمد داشت مسعود که این عروسی را در کاخهای حسنگ برپا کند. (۱) من نیز تعمد داشتم که کلام خود را با گفتار پیر تاریخ بعد از اسلام این ملک ، یعنی ابوالفضل بیهقی شروع کنم .

بیهقی ، با اینکه خودش را «بیرونی» می داند ، و عقیده دارد که آدمی که «اندرونی» نیست ، او را نرسد که چیزی از این روابط خصوصی بیان کند. با همه اینها از جستجوگری تاریخ نویسی و روحیه پژوهشگری خود دست بر نمی دارد و بطور پنهانی ، اطلاعات تازه ای در باب این دختر خانم و عروسی شاهانه می دهد .

پرس و جو از رقاصه

«... و روز دوم رجب ، رسولان و خدم با کالیجار را که با مهد از گرگان آمده بودند خلعتی فراخور بدادند، و خلعتی سخت فاخر - چنانکه ولات رادهند - به نام با کالیجار بدیشان سپردند ، و روز دیگر ، الاحد الثالث من رجب سوی گرگان رفتند .

و بادختر کالیجار ، چندان چیز آورده بودند از جهیز مین ، که آن را حد و اندازه نبود و تفصیل آن دشوار توان داد ، و من که ابوالفضل ، از «ستی زرین» مطربه شنودم و این زن سخت نزدیک بود به سلطان مسعود ، چنانکه چون حاجبه ای شد فرود سرای ، و پیغامها دادی سلطان او را به سراپیان درهر بایی - می گفت که : دختر تختی داشت ، گفتم بوستانی بود ، در جمله جهیز این دختر آورده بودند: زمین آن تختهای سیمین درهم بافته و ساخته ، و بر آن سی درخت زرین مرتب کرده و بر گهای درختان پیروزه بود با زمرد ، و بار آن انواع یواقیت - چنانکه امیراندر آن بدید و آنرا سخت پسندید ، و گرد بر گرد آن درختان بیست نرگسدان نهاده - و همه سپرغهای آن از زر و سیم ساخته ، و بسیار انواع جواهر ، و گرد بر گرد این نرگسدانهای سیم طبق زرین نهاده - همه پر عنبر و شامه های کافور ، این يك صفت جهیز بود . و دیگر چیزها برین قیاس می باید کرد» (۲) .

راستی ، این بیهقی عزیز ، که اینطور دلش می خواهد فیلم عروسی مسعود را برپرسد

۱- در مورد مادر حسنگ که «زنی جگر آور» بود ، جای دیگر بحث باید کرد. (رجوع

شود به ، زیر این هفت آسمان . ص ۱۳۹)

۲- تاریخ بیهقی - ص ۳۹۲

سفید کاغذ نمایش دهد، و حتی با وجود مقام و مرتبت والای منشی گری حاضر می شود با سنی زرین مطربه - لابد پنهانی - گفتگو کند، تا از جزئیات این عروسی شاهانه سردر آورد و بدین طریق يك گوشه از تاریخ اجتماعی زنان هزار سال پیش را برای ما مجسم کند، (۱) چطور است که حاضر نیست، پنج کلام راجع به زنان و بانوان طبقه عامه و مردم عادی سخن بپیمان آورد، و بما بگوید که نصف مردم نیشابور یعنی زنان عادی آن روزگار - چطور عروسی می کردند و چطور به خانه شوهر می رفتند و چگونه زندگی می کردند؟

زندانی مهر زن

در این مورد، بیهقی، آنقدر محافظه کار است که درباره زندگی داخلی خودش هم حتی يك کلمه اطلاع بدست نمی دهد، کجا ازدواج کرده، و با کی ازدواج کرده، زندگی داخلی او چگونه بوده؟ چند زن گرفته؟ هیچ هیچ! در حالیکه می دانیم این مرد خودش قربانی يك ازدواج نابسامان روزگار خویش است، یعنی، ظاهراً مهر و صداق مفصلی برای زن خود تعهد کرده بود که از عهده آن بر نیامده و بدین جهت در زمان حکومت عبدالرشید غزنوی ... او را از جهت مهر زنی، قاضی در غزنی حبس فرمود، بعد از آن طغرل برار (۹) - که غلام گریخته محمودیان بود - ملک غزنی بدست گرفت، و سلطان عبدالرشید را بکشت، و خدم ملوک را با قلعه فرستاد، و از آن جمله یکی ابوالفضل بیهقی بود که از زندان قاضی، با حبس قلعه فرستاد ...» (۲)

واقماً آدمی که آنطور حوادث مملکتی را نقاشی کرده بود، و عاقبت به قول کرمانی ها «بی در کجا» شده بود، چطور است که يك کلمه در باب زندگی داخلی خود صحبت نمی کند؟ حقیقت این است که همه تاریخهای ما چنین وضعی دارند، و آدمی اگر بخواهد مطلبی راجع به اوضاع اجتماعی گذشته کسب کند، متأسفانه جز در چند مورد استثنائی مثلاً عصر صفویه

۱- بیهقی، که با این سنی زرین مطربه و عندلیب ظاهراً همدمی هایی داشته، يك جای دیگر (یعنی در غزنین) هم از چنین واقعه ای گفتگومی کند و آن در موردی است که يك دختر قدرخان پادشاه ترکستان را برای مسعود، و دختر بفراتکین را برای مودود عقد بسته بودند و دخترک نامزد مودود در گذشت، و دختر قدرخان را آوردند «... و روز آدینه نوزدهم شوال شهر غزنی را بیاراستند، بر آن جمله که آن سال دیدند که این سلطان از عراق بر راه بلخ این جا آمد و بر تخت ملک نشست.

چندان خوازه (طاق نصرت) زده بودند و تکلفهای گوناگون کرده که از حدوصف بگذشت که نخست مهد بود که از ترکستان اینجا آوردند... و نماز دیگر را همه زنان محتشمان و خادمان روان شدند به استقبال مهد، و از شچکاو نیز آن قوم روان گردیده بودند... و کوشک را چنان بیاراسته بودند که سنی زرین و عندلیب مرا حکایت کردند که به هیچ روزگار امیر آن تکلف نکرده بود و نفرموده...» (تاریخ بیهقی ص ۴۲۶).

۲- ابن فندق، تاریخ بیهقی، تصحیح مرحوم بهمنیار (ص ۱۷۷).

و آنهم از سفرنامه‌های خارجی - مطلب عمده‌ای بدست نخواهد آورد و اگر هم هست مربوط به آن کسانی است که سرشان به کلاهشان می‌ارزد ، و طبعاً از طبقه عامه نبوده‌اند .

منابع تحقیق

برای بررسی احوال زن در روزگاران گذشته ، سه منبع مهم و اصیل می‌توانیم داشته باشیم :

- نخست، تاریخ و آنچه در تواریخ راجع به زنان نوشته‌اند، که متأسفانه همانطور که خواهیم گفت ، آنچه تاریخهای ما نوشته‌اند مربوط به زنان عادی و طبقه متوسط جامعه نیست و صرفاً در مورد حالات استثنائی و زنان استثنائی است .

- دوم، فقه و قوانین شرعی جامعه، که این یکی نیز، بیشتر مربوط به اکثریت مسلمان ایرانی است، و طبعاً احوال زنان غیرمسلمان از زرتشتی و یهودی و غیر آن را باید در جاهای دیگر جست. (مثلاً ترجمه دینکرت)

- سوم ، عرف ، عادات و سنت و فرهنگ عامیانه و آداب و رسوم و افسانه‌ها و دویته‌ها و مثلها و مثلها ... و امثال آن که هر چند منبئی بسیار غنی است ، ولی عیبی که دارد آنست که اولاً محلی است ، و ثانیاً دیرپاب و غیرقابل لمس است ، و ثالثاً در معرض دگرگونی و از دست دادن خاصه و اصالت و «واریژینالیتته» - اما به هر حال از آن نباید غافل بود .

اطلاق انتظار شوهریابی

اما آنچه از احوال زن ، در اصول فقه می‌توان یافت ، هر چند تا حدودی اصیل و بر خلاف شواهد تاریخی - مربوط به بطون اجتماع و بطور کلی طبقات عامه و همه مردم است ، متأسفانه نقصی که دارد - و آن ربطی به آئین آسمانی اسلام ندارد، بلکه ناظر به محیط اجتماعی است - اینست که آن نیز مثل تاریخ ، باب مربوط به زنان ، درست از نکاح شروع می‌شود و به طلاق ختم می‌شود . همه مسائل و نکات اجتماعی مربوط به همین وقعه زندگی است. گوئی زن ، موجودی است که از بدو خلقت باید در «اطاق انتظار» شوهریابی نشسته باشد ، و به قول قدمای خودمان «با چادر از درخانه مرد وارد شود و با کفن بدر رود» .

مسائل مربوط به ارث و سایر مسائل زندگی زنان آنقدر بی‌اهمیت و کم و اندک است، که اطلاع مهمی بر اوضاع اجتماعی زنان در طی هزار و چهارصد سال گذشت زمان به ما نمیدهد ، بنابراین در تمام کتب فقهی و مثلاً ساده‌ترین و اصولی‌ترین آنها - مثل تبصره علامه و ترجمه آن - فصل از «نکاح» شروع می‌شود ، و در همان سطر اول توضیح می‌دهد : النکاح ثلثه، دائم و منقطع و ملك یمین . و عاقد میگوید : «زوجت بینتك فلانه من فلان» و پدر میگوید : نعم .

دیگر صحبت‌های «بالغه» و «باکره» و «درشیده» و «صالحه» و «عاقله» حواشی آن داستان است ، و مستحبات و مکروهات هم در حول و حوش همین واقعه دور می‌زند که فی‌المثل «در

شبی که ماه می گیرد مکروه است نزدیکی با زنان، (۱) ، سایر مسائل و مباحث در خصوص نکاح حرام و متمعه و رضاع و لبن الفحل و اتحاد فحل، و لعان و کفر و عیب و تدلیس و نشوز نیز مربوط به همین دوره از زندگی زن می شود .

و اینکه شهید ثانی می گوید : متمعه نیز از شمار چهار زن محسوب است اصل مطلب را - که اجراء عدالت میان چهار زن باشد - حل نمی کند. استبراء، یعنی اصل درنگ در نزدیکی با کنیز قبل از يك حیض ، « اصل مسئله را که « بردگی زن » باشد جوابگو نیست !

هم چنانکه گفتیم، کتب فقهی، بهترین راهنمای ما برای مطالعه وضع اجتماعی زنان است و تحول کلی مذهب از صدر اسلام و پیدا شدن فرق مختلف مذهبی و رفتاری که در طول تاریخ ازین جهت با زنان مطرح بوده است ، در تحولات فقهی مذاهب چهار گانه اهل سنت، و فرق مختلف شیعه - از خوارج گرفته تا آخرین شعبات شیعه عصر قاجاریه - هر کدام راهی بدهی می برند . گفتگو درین مورد چون در صلاحیت تحقیق نگارنده نیست تنها به همین اشاره اکتفا شد و جای آنست که اهل فن - خصوصاً از دانشکده حقوق یا الهیات - بدان بپردازند .

کلاه شرعی

از جهت تاریخی باید عرض کنم که البته این تصور هم پیش نیاید که اصول فقه همیشه و همه جا، متبع و مجری بوده است. در واقع همان طبقه پر جمعیتی که از چشم تاریخ دور مانده اند کم و بیش آنرا اطاعت می کرده اند، ولی بسیاری از اوقات هم بوده است که قوی ترین این دستورها مورد مسامحه و فراموشی قرار می گرفت. به عبارت دیگر همیشه « کلاه شرعی » میتوانست بر سر بسیاری از مسائل گذاشته شود .

جلال الدین خوارزمشاه در همان روزها که از برابر مغول گریخته و به هند رفته و زنان و فرزندان خود را به آب سند انداخته بود ، در نخستین روزهای ورود به هند (۶۱۸ هـ / ۱۲۲۱ م) دختری از رای هندی زنی گرفت و دو سال بعد که به ایران بازگشت ، « دختر براق حاجب را در قباله نکاح کشید ، از آنجا به فارس رفت و در دربار سعد زنگی ، یکی از مخدرات را در سلك ازدواج خود انتظام داد ، و بعد به آذربایجان رفت و با زن اتابك همراه شد و « از ظاهر تبریز به حجله ملکه خرامید » و پس از محاصره خلاط « سلطان عالی جناب بازوچه حاجب علی خلوت گزیده ، و در همین سال ۶۲۸ هـ / ۱۲۳۰ م بود که سپاه مغول یا به قول صاحب تاریخ « لشکر تتر به عدد اقطار امطار در رسیدند ، و پایان کار هم معلوم است : ظرف ده سال شش هفت زن گرفتن و « به شرب مدام و مشاهده گلر خان سیم اندام مشغول گشتن » به قول منشی خودش :
شاهان زمی گران چه خواهد برخاست
وز مستی بی کران چه خواهد برخاست

۱- در واقع از آنهمه آیات بینات ، اهل صلاح ، بنای کار را تنها بر تفسیر این آیه مبارکه نهاده اند که فرمود: نسا کم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم (آیه ۲۲۰ سوره بقره) زنان شما برای شما محل زراعت اند ، همانطور که در زراعت تخم لازم است تا نمردهد ، از شما هم تخم لازم است تا اولاد عمل آید . بکارید هر جا خواستید .

شه‌مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیداست کزین میان چه خواهد برخاست مقصودم بیان این حرفها نبود ، مقصود کلاه شرعی گذاشتن بر سر قضایا بود ، داستانی هست که در مورد یکی از این ازدواجها ، یعنی ازدواج با همسر اتابک ازبک سال ۶۲۲ هـ ۱۲۲۵ م . اتفاق افتاده است . اتابک ازبک از تبریز به النجف فرار کرده بود ، همسرش در تبریز مانده بود ، چون جلال‌الدین به تبریز وارد شد ، به قول میرخواند :

«روزی ملکه (زن اتابک ، دختر آخرین طغرل سلجوقی) بر باروی بلده رفته و چشمش بر شهریار عالی مقدار افتاد ، سلطان عشق به شهرستان جان او استیلا یافت ، داعیه ازدواج از باطنش سر بر زده ، دعوی کرد که شوهر ، او را طلاق داده است . . . البته جماعت زنان هم وانمودند که وی به شهود عدل از اتابک ازبک مطلقه است ... قاضی قوام‌الدین بوندادی قبول نکرد ، از قاضی کمال‌الدین ، قاضی ورزقان ، یا شخصی دیگر گواهی دادند که اتابک طلاق او را بر «غدر به فلانی» تعلیق کرده است و گفته که : «با وی غدر نکنم و اگر بکنم مطلقه باشد» ! بعد از آن غدر کرده است و عزالدین قزوینی که ققیهی بزرگ بود و در آن وقت در تبریز حاضر ، به وقوع طلاق حکم کرد و عقد نکاح بستند . و سلطان جهت زفاف از تبریز به خوی رفت .

گویند وقتی خبر نکاح به اتابک رسید پرسید که : به رضای مذکوره بوده و یا اکراه کردند ؟ مخبر اعلام کرده رغبت صادق از طرف مذکوره بوده و سلطان رغبتی نداشت ، مضطر شد ، بل که شهود طلاق را ملکه خلعت داد و نوازش کرد . اتابک حال سر بر بالین نهاد ، و محموم شد ، و بعد از چند روز در گذشت» (۱)

این راهم عرض کنم که بعد ازین خدمت مهم قاضی عزالدین قزوینی ، به قول میرخواند : «خدمتش را (یعنی قاضی عزالدین را) ، قاضی القضات ساختند» .

و این کلاه شرعی مربوط به دیروز و پریروز نیست ، هر وقت کلنگه شرع به دیوار آجری بر خورده راه خود را کج کرده است . دوهزار و پلخصدسال پیش وقتی کمبوجیه خواست با خواهر خود ازدواج کند و قضاة شاهی را خواسته پرسید : « آیا قانونی نیست که ازدواج خواهر را اجازه داده باشد ؟ قضاة به کمبوجیه جوابی دادند که هم عادلانه بود هم بی خطر (البته به تعبیر هرودت) و آن اینکه گفتند : قانونی را که چنین اجازه‌ای بدهد نیافتیم ، اما هست قانون دیگری که به شاه اجازه میدهد آنچه میخواهد بکند ، پس کمبوجیه خواهری را که دوست داشت به زنی گرفت .» (۲)

عقد دو خواهر

صد سال پیش هم فوریه در یاد داشت‌های خود می‌نویسد : « . . . عایشه خانم زن ناصر الدین شاه ، امروز حال چشمانش بهتر شده ، مدتی مرا به درد دل کردن پیش خود

۱- سیرت جلال‌الدین منکبرنی ص ۱۴۹ .

۲- ایران باستان ص ۴۹۹ .

نگاهدشت و گفت: بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه برخواهرم لیلی عشق می‌ورزد و جز گریه چاره‌ای نداشتم شروع شده‌است. زیرا که در مذهب ما، گرفتن دوخواهر وقتی که هنوز یکی را طلاق نداده‌اند حرام شده‌است. شاه سنت را زیر پا گذاشت و هر دوخواهر را در اندرون نگاه داشت. (۱) ظاهراً یکی از روحانیون بزرگ تهران شاه را راهنمایی کرده بود که شش ماه لیلی‌خانم را نگاهدارد و سپس او را طلاق دهد و شش ماه دیگر عایشه خانم را در حباله نکاح داشته باشد و این تجدید مطلع را در نوز و مهرگان هر سال تکرار کند: هم شرع راضی‌است و هم قاضی راضی‌است و هم شاه! دیگر چه می‌خواهند؟

تازه، به عقیده من، رفتار ناصرالدین شاه، خیلی بهتر و اخلاقی‌تر از رفتاری است که محبوب‌ترین پادشاهان ایران - لااقل از نظر من - نسبت به زن روا داشته‌است. مقصودم شاه عباس بزرگ است که در اواخر ذی‌حجه ۹۹۶ هـ / ۱۵۸۷ م که هجده سال داشت رسماً عروسی کرد، او در یک شب دو زن گرفت و زنان وی هر دو از شاهزاده خانمان بزرگ صفویه بودند: یکی اغلان پاشا خانم دختر سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا (برادر شاه طهماسب اول). این زن بیوه بود و شاه او را گرفت. دیگری به نام مهدعلیا خانم - دختر بزرگ سلطان مصطفی میرزا پسر شاه طهماسب یعنی دختر عم شاه عباس که دختر بود. این خانم و دوشیزه را در یک مجلس و در بهترین ساعت به عقد دائمی «کلب آستان علی» در آوردند و در باغ سعادت آباد - یا باغ جنت قزوین - جشنی شاهانه برپا ساختند. (۲)

داستی من نمی‌دانم، در آن شب، این شاه با عظمت صفوی، جواب دختر عموی خود را چه می‌داد، اگر گله‌می‌کرد می‌گفت: حق این بود که شعر حافظ را بخاطر آوری که می‌فرماید: مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه قدش

فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

ادامه دارد

۱- سه سال در دربار ایران، فوریه، ترجمه اقبال ص ۲۶۶.

۲- زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۱۱.

پیدا

ای عشق! تو در درون جانم پیدا

گوئی چه بسر میرودت از غم عشق

صد شعله ز مغز استخوانم پیدا

قصه چه کنم، سوز نهانم پیدا

دکتر حسنعلی صبا